نخستین

اولین شهردارهای تهران

■ گذرهای تنگ و کوچه‌های پرپیچ و خم تهران قدیم در داخل حصار صفوی همیشه مورد شکایت جهانگردان و اروپاییـان و البته خود اهالی تهـران بود. گرد و خاک، جمع شـدن زباله در زمین‌هـای بایر، بوی تعفنی لجن جوی‌ها از جمله نارضایتی‌ها بود. از اواسـط دوره ناصری رسیدگی به امور شهری، در قالب اداره‌ای مستقل به نام احتسابیه مورد توجه قرار گرفت؛ احستابیه هم امور نظیمه را برعهده داشت، هم بلدیه. در واقع اداره همه نوع کاری از مسوولیت‌های احتسابیه به شمار می‌رفت از نظارت بر قیمت و توزیع نان و گوشت تا جمع‌آوری زباله، برقراری امنیت و نظم شـهر. داریوش شهبازی، مورخ معاصر، به شرح و ذکر شـهرداران معروف تهران پرداخته است که ذکر آن خالی از لطف نیست.

- میرزاعباس‌خان مهندس‌باشی ملقب به مشارالدوله فرزند میرزارضـا و از دانش‌آموختگان اولیه اروپا بود که بعد از اولین سـفر ناصرالدین‌شاه به فرنگ، وی به عنوان نخسـتین شهردار تهران تعیین شـد. او در سال ۱۳۰۲ هـ. ق به ریاسـت احتساب شهر تهران انتخاب شد و در سال ۱۳۵۵ هـ. ق درگذشت.

- میرزاآقـای اصفهانـی ملقـب بـه اسـلامبولی، اعتمادالملک بود. او در دوره اول مجلس نماینده بود که مدتی نیز به رییس شهرداری تهران منصوب شد.

- دکتر خلیل‌خـان اعلم‌الدوله ثقیفی، تحصیلکرده فرانسه به عنوان اولین شهردار در ساختمان بلدیه تهران در خیابان بوذرجمهری سابق انتخاب شد. عبارت «بلدیه طهران» بر تابلویی به طول یک متر در بالای در ورودی ساختمان مذکور نصب شد. اعلم‌الدوله از سال ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۵ هـ. ش شهردار تهران بود.

-ابراهیم‌خان ملقب به یمین‌السلطنه، متولد رضاییه از سال ۱۲۹۲ تا ۱۲۹۹ خورشیدی رییس بلدیه تهران بود.

- سیدضیاءالدین طباطبایی یکی از عوامل کودتای ۱۲۹۹ کـه به نخسـت‌وزیری رسـید و بعد به وسـیله احمدشـاه عزل شد به مدت چند ماه ریاست بلدیه را بر عهده داشت که پس از وی موسیو گاسپاراپیکان از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۲ شهردار تهران شد.

- کریـم آقابوذرجمهری، می‌گویند مشـهورترین و موثرترین شـهرداری بود که تهـران قدیم به خود دیده اسـت. وی از سـال ۱۳۰۲ تا ۱۳۱۲ خورشیدی شهردار تهـران بـود. بوذرجمهـری در نوسـازی شـهر تهران، خیابان‌کشـی و سـاختمان عمارت زحمـات زیادی را متحمل شد او همچنین عوارض جدید را وضع و مالیات خودروها و کالسکه‌ها و سایر عوارض شهری را لغو کرد. اداره خیریه، مریضخانه بلدیه و دارالمجانین و آتش‌نشانی را تاسـیس کـرد و خیابان‌های تهران را آسـفالت کرد. رضاخان به پاس فعالیت‌های کریم آقابوذرجمهری پس از کناره‌گیـری‌اش یکی از خیابان‌های بزرگ پایتخت را که از جلو بازار عبور می‌کرد، به نام وی نام‌گذاری کرد که اکنون به خیابان ۱۵ خرداد تغییر نام داده است. او سرانجام به دلیل کار زیاد سخت بیمار شد و به اروپا رفت و پس از بهبودی به وطن بازگشت.

- سـرهنگ فضل‌الله بهرامـی، به دنبـال برکناری بوذرجمهری در سـال ۱۳۱۲ هـ.ش کفیل شـهرداری تهران شد.

- تیمسـار حسین‌قلی هوشمند، از سـال ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۷ خورشـیدی شهردار شد که با دسیسه مختاری، رییس شـهربانی وقت، متهم می‌شـود که قسـمتی از درخت‌هـای خیابان منیریـه را بریده و هیـزم آن را به خانه‌اش برده است. به همین دلیل زندانی و از کار بی‌کار شد.

- میرزاقاسـم‌خان صوراسـرافیل تبریزی نوه شیخ محمدباقـر مجتهد که در سـال ۱۲۷۳ مدیر مسـوول روزنامـه صوراسـرافیل بود، از سـال ۱۳۱۷ تـا ۱۳۱۹ خورشیدی به ریاست شهرداری منصوب می‌شود.

- مصطفی قلی‌خان رام، ملقب به انتخاب‌الملک اولین شـهردار پهلوی دوم است. در ایام تصدی او که مصادف با بحران جنگ جهانی دوم و وضع نابسـامان غلات و به تبع آن نان مردم تهران بود، شـهرداری ۴۰ کامیون آرد تهیه کرد و در شـهر به گردش درآورد تا مردم از نگرانی قحطی بیرون آیند.

- عباس قلی‌خان گلشاییان که از رجال دوره پهلوی به شـمار می‌رود، قرارداد گس - گلشاییان را در پرونده کاری‌اش در زمـان وزارت دارایی داشـت. وی بارها وزیر و استاندار شد و نامش چندبار برای نخست‌وزیری کشور مطرح شد.

- غلامحسـین ابتهاج، دارای تحصیلات عالیه و آشنا به زبان‌های انگلیسی، روسی و فرانسه بود و دو بار شهردار تهران شد تا اینکه به اتهام اختلاس زندانی گردید و در سال ۱۳۴۱ به همراه همسرش به اسپانیا رفت و هتلی خرید.

- محمـد عریان از طرفـداران جبهه ملی بود که در پرونده شـهید نواب صفوی دستگیر شـد. اما به همراه آیت‌الله کاشانی و دکتر بقایی آزاد شد وی در سال ۱۳۲۴ به مدت سه ماه شهردار تهران بود.

- مهدی نامداری از دیگر شـهرداران تهران بود که در زمان وی کوره‌های آجرپزی شهر تخریب و چاه‌هایی جهت آبیاری درختان حفر و پارک شـهر تکمیل شـد. او برای تاسیس دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران تلاش کرد.

- سیدمحسن نصر در دو نوبت شهردار تهران بود. او در نویسندگی مهارت داشت و در سال ۱۳۴۰ برای تالیف کتاب دانش و اخلاق برنده جایزه بهترین کتاب سال شد.

- نصـرت‌الله منتصـر بیـش از چند ماه در سـمت شهرداری تهران باقی نماند. مهم‌ترین کاری که او انجام داد، حفر چاه عمیق قلهک به عمق ۱۲۰ متر بود.

آخرین شـهردار تهران در دوره پهلـوی دوم، جواد شهرسـتانی بود که در دو مقطع شـهردار تهران شـد. شهرسـتانی با پیروزی انقلاب و آمدن امام خمینی(ره) به ایران، اولین مقام دولتی بود که اسـتعفای خود را در مدرسـه علوی تقدیم حضرت امام کرد و در همان زمان بختیار او را ممنوع‌الخروج کرد.

داستان روشنایی دارالخلافه

تهرانی‌ها از برق می‌ترسیدند

احمد نیکروح

قبل از تاسیس کارخانه چراغ گاز و برق در ایران تهران‌نشینان برای چراغانی شهر برای اعیاد، عزاداری، مجالس و میهمانی‌ها از قلاب‌هـای کوچکی که از ریسـمان نخ گذرانده می‌شد اسـتفاده می‌کردند که در آن قلاب‌ها، شـمع‌هایی قرار می‌گرفت که بـا کبریت زدن شـمع، منظـره زیبایی را در محله‌هـای تهران قدیم تولید می‌کرد و مردم به آن چراغ‌ها لقب فانوس شـمعی را داده بودند. بعد از مدتی که از روشن کردن معابر دارالخلافه گذشت، اداره بلدیه دستور داد که صاحب هر خانه، فانوسـی را جلوی درب منزلش برای روشنایی گذرها بیاویزد امـا اکثر مردم به دلیل عدم اسـتطاعت و توانایی مالی نسبت به این موضوع بی‌تفاوت بودند تا اینکه بلدیه دستوری مبنی بر خرید فانوس‌های شمعی و استخدام چراغچی داد. وظیفه چراغچی‌ها این بـود که در هنگام تاریک شدن هوا، فانوس‌هایی را روشن کنند و در نقاط معینی بیاویزند و تا صبح مراقب باشـند تا کسی فانوس‌ها را سرقت نکند و بعداز روشن شدن هوا، فانوس را جمع کنند.

کارخانه چراغ گاز

نخسـتین کارخانه‌ای که در تهران دایر شـد، کارخانه چراغ گاز به سـعی و اهتمام تاجر ثروتمند اصفهانی به نام امین‌الضرب بود که بعداز اولین سفر ناصرالدین‌شاه به فرنگ در خیابان باغ‌وحش (امیرکبیر فعلی) نصب و آماده بهره‌برداری شد و به همین مناسبت، نـام خیابان مذکور به چراغ گاز تغییر یافت. کارخانه تولید روشنایی توسط گاز کاربیت، سـوخت مورد نیاز خود را برای روشـنایی محـدوده ارگ فراهـم می‌کرد کـه عبارت بود از چندین دیگ که درهایشـان با پیچ و مهره‌ها باز و بسـته می‌شد و از داخل آنها، لوله‌هایی به اطراف کشـیده شده بود، نحوه کار این دیگ‌ها به این صورت بود که هر شب مقداری کاربیت در داخل دیگ‌ها ریخته و روی آن آب می‌ریختند و در دیگ را می‌بستند و آن را آماده کار می‌ساختند. به‌این‌ترتیب گاز استیلن حاصل از تجزیه کاربیت‌ها در لوله‌ها که دارای شیری در قسمت پایین فانوس‌ها بود جریان می‌یافت و با باز کردن گاز فانوس‌ها و نزدیک کردن شعله کبریت، فانوس‌ها مشـتعل می‌شدند. این فانوس‌ها از نظر شکل و شمایل مانند چراغ‌های جلو اتومبیل‌های فعلی اما با بویی ناخوشایند بودند. گرچه این فانوس‌ها توانستند دو خیابان ارگ و ناصریه را روشن کنند اما امکان اسـتفاده از آن برای همه مردم وجود نداشت و عوام نیز در اعتراض به انحصارطلبی شـاه و سلطنت، چراغ خیابان‌ها و لوله‌های گاز را خراب کردند و از بین بردند.

کارخانه برق به جای کارخانه چراغ گاز

بعد از تخریب کارخانه چراغ گاز، حاج حسین امین‌الضرب به‌عنوان ملتزمین رکاب مظفرالدین شاه به روسیه، یک روز در هنگام گشت در خیابان‌های آنجا، چشمش به کارخانه‌ای با عظمت که مشغول به کار بود می‌افتد که تا آن روز چنین چیزی را ندیـده بود. ولی همان‌طور که محو تماشـای آن کارخانه بود، دربان کارخانه برای رد کردنش به جلو می‌آید و به او می‌گوید: «مگر خیال خریدنش را داری که این‌طور نگاه می‌کنی» امین‌الضرب که جزو بدلباس‌ترین و ژنده‌پوش‌ترین رجال قاجاری بود در پاسخ به وی گفت: به شرطی که ارزان دهید و درست و حسابی کار کند بله می‌خرم. صاحب کارخانه در همان حین از راه می‌رسد و وقتی از جریان آگاه می‌شود برای این که امین‌الضرب را دست بیندازد می‌گوید: «قیمتش ۵۰۰ تومن اسـت» و حاجی هم شوخی شوخی برای اینکه کم نیـاورد، کارخانه را می‌خرد و تصاحب می‌کند. با این اقدام، برای اولین‌بار تهرانی‌ها با برق آشنا می‌شوند. امین‌الضرب با جلب موافقت بلدیـه در اول خیابـان چراغ‌گاز، کارخانه برق را نصب می‌کند و بدین‌ترتیب خیابان مذکور به خیابان چراغ برق تبدیل می‌شود که تا به امروز اکثر مردم این خیابان را با نام قدیمی چراغ برق صدا می‌زنند.

ترس تهرانی‌ها از برق

کارخانه برق توسـط نفت کار می‌کرد و دارای پروانه‌ای بـه قطع پنج متر بود که با حرکـت آن، برق تولید می‌شـد. این پروانه عظیم‌الجثـه باعث حیرت تهرانی‌ها شـده بـود و مردم در اطراف آن جمع شـده و به اظهارنظرهای مختلفی می‌پرداختند و البته نسـبت به این پدیده نوین بی‌تفاوت بودند و تمایلی به اسـتفاده و خرید انشعاب برق نداشـتند. عده‌ای هم که خواسـتار برق در برابر پرداخت مبلغی مشخص و اندک بودند که هر زمان دلشـان بخواهند از آن استفاده کنند. عدم اسـتقبال مردم از نیروی برق تا سال ۱۳۱۳ هجری شمسـی ادامه یافت و طبق آمـاری که از سـوی اداره برق تهران منتشـر شـده بود تا آن زمان فقـط یازده مشـترک از نیروی برق استفاده می‌نمودند. از دلایل عمده مصرف نکـردن برق آن بود که مردم شـنیده بودند کـه برق خطرناک است و جان انسان را می‌گیرد. بعد از مدتی اداره برق اعلام کرد چنانچه کسـی مایل به اسـتفاده از برق باشـد یک دستگاه کنتور مجانی به آنها داده خواهد شـد اما مردم در مقابل این پیشنهاد مقاومت کردند تا اینکه سرانجام در سـال ۱۳۱۶، بلدیه صدور جواز کسب مغازه‌داران یا تمدید پروانه اشتغال آنها را موکول به دریافت انشـعاب برق کـرد. با این حال عده‌ای از صاحبخانه‌ها که تصورشـان بر این بود که ممکن است نوبت به آنها هم برسد شکواییه‌هایی را علیه اداره روشنایی به عدلیه تقدیم کردند که نسبت به گذاشتن کنتور برق مغازه‌هایی که بر دیوار خانه‌هایشان نصب می‌شود معترض هستند چرا که این کار باعث آتش‌سوزی می‌شود. اندک زمانی بعد با ورود و افتتاح رادیو و تلویزیون و نیاز این دستگاه به برق، مردم برای انشعاب آن از یکدیگر سبقت گرفتند و این‌گونه بود که برق در پایتخت مورد استفاده همگان قرار گرفت.

عقیده و آداب روشن کردن چراغ شمعی

تهرانی‌هـا نور را از مواهب الهی و مایه خیر، برکت، نعمت و آسـایش می‌دانسـتند و در مقابل ظلمت و تاریکی را مظهر شیطان و از علایم قهر، غضب و تنگی می‌پنداشتند. آنها بر این عقیده راسخ بودند که از نور، خوب و بد شناخته می‌شود، نبات، حیوان و انسان رشد می‌یابد و اثمار و اشـجار به ثمر می‌رسد و برعکس در تاریکی، ظلمت و پلیدی به ظهور می‌رسـد، فسـق و فساد شیوع پیدا می‌کند، امراض شدت می‌یابند، دزدان و خیانتکاران دست به فعالیت می‌زنند و هر کار خبیثی در آن واقع می‌شـود و بر این نظر بودند که در مصرف نور نباید خساسـت به خرج داد و اسـراف آن را مجاز می‌دانستند و اعتقاد داشتند که تازه‌عروسان برای تداوم زندگی‌شـان تا سـه روز بعد از عروسی نباید نور خانه خود را خاموش کنند. با ذکر این اوصاف، تهرانی‌ها به نور شمع علاقه داشـتند و در مقابل از چراغ گازی یا برقی دوری می‌کردند و آن را از نشانه‌های قهر و عذاب می‌دانستند و معتقد بودند که برق جان آدم را می‌گیرد و می‌کشـد. عوام در صبح و قبل از تاریک شدن هوا، چراغ‌های موشی و فانوس‌های شمعی را تمیز و فتیله شمع را گل‌گیری و مرتب می‌کردند و به هنگام تاریک شدن روز با سلام و صلوات کبریـت را روی آنها زده و فتیله‌ها را پایین می‌کشیدند و با گرم شدن لوله و بالا کشیدن فتیله باز صلوات فرستاده و شاه‌چراغ را که مقصودشان شـاه‌چراغ شیراز برادر امام‌رضـا (ع) بود، بـه این صورت سـلام و تحیت می‌گفتند: السلام علیک یا شـاه‌چراغ، صاحب چراغ، همه نظرهای پاک، کوری چشـم حسود و حسـد، بخیل، نادرست، ناپاک و بدعت‌گذار. دم‌به‌دم، قدم به قدم بر یکه سـوار عرب و عجم، زبده اولاد نبی‌آدم، نبی، مکی، عربی، مدنی، امی، قریشـی به نام احمد، محمود، ابوالقاسـم و محمد صلوات و در

این هنگام هرکسـی چه به عنوان میهمان، مشتری و رهگذر درخواست گوینده را اجابت می‌کردند و صلوات می‌فرستادند.

همچنین از رسـوم دیگر آن بود هر کسـی که در شـب وارد دکانی بشـود باید بگوید: «چراغ روشن» و صاحب دکان جواب دهد «چراغ عمرت روشن» و اگر کسـی در اوایل تاریکی وارد مغازه می‌شد اگر خریدی نمی‌کرد، خریدار می‌گفت: «دشـت سـرچراغ را کور کـرده» یعنی اینکه تا آخر شـب کار صاحب دکان را کساد کرده و به همین دلیل برای اینکه تا حد امکان دشت سر چراغ‌شان کور نشود با مشتری راه می‌آمدند و اجناس‌شان را ارزان می‌فروختند. اگرچه بسیاری از دکاندارها هم این اعتقاد را دستاویز در تنگنا قرار دادن مشـتری می‌کردند و جنس را هم فروخته و هم‌گران می‌فروختند.

رستوران پرآوازه کوچینی

رسـتوران‌های تهران قدیم در یک قرن گذشته به صورت غذاپزی‌هایی نظیر جگرکی، آشـپزی، سـیرابی، آبگوشت و کله‌پزی بود یا اینکه اغذیه‌فروشـان به صورت سیار در داخل شهر می‌گشتند و با صدای بلند مشتری می‌طلبیدند. با روی کار آمدن خاندان پهلوی اغذیه‌فروشـی‌ها دستخوش تغییر و تحولات سـریعی شـدند. رسـتوران و کافه نادری به عنوان سـردمدار رستوران‌ها به شیوه غربی راه را برای تاسیس سایر رستوران‌ها هموار کرد. این رستوران که در خیابان شاه سابق (جمهوری) بـود بعد از اندک زمانـی، تبدیل به محلی برای گردهمایی شاعران، نویسندگان و هنرمندان شد.

۴۰ سال پس از تاسیس این رستوران، رستوران کوچینی با شیوه کافه‌نادری در خیابان کاخ سابق (فلسطین) تقاطع بلوار البزابت (بلوار کشاورز) دایر شد. بانی کوچینی، ویدا قهرمانی از بازیگران پیشکسوت سینمای ایران بود. وی در اوایل دهه ۴۰ شمسـی کافه، نگارخانه و رستوران کوچینی را برای نمایش استعدادهای هنری جوانان در رشته‌های نقاشی، مجسمه‌سازی و موسیقی راه‌اندازی کرد تا افراد در این مکان، هنر و خلاقیت خود را پرورش دهند. این رستوران پرآوازه، بیشتر شهرتش را مدیون فرهاد، ترانه‌سرای معروف دهه ۴۰ بود. او برای اولین بار ترانه معروف «جمعه» را در این رستوران خواند. از این ترانه به عنوان پیروزی ترانه نوین در ایران نام می‌برند. مضمون ترانه جمعه با تحولات سیاسـی آن دوران همسو بود و مورد علاقه معترضان حکومت و سیاست شاه مخلوع قرار گرفت. رستوران کوچینی بعد از پیروزی انقلاب و با مهاجرت ویدا قهرمانی به خارج از کشور با همان نام «کوچینی» به صورت غذاخوری و تـالار پذیرایی همچنان به کار خود ادامه داد و هم‌اکنون دایر اسـت و تهرانی‌های قدیم با سـرزدن به این رستوران، حال و هوای گذشته را زنده می‌کنند.

داستان خانه‌ای متفاوت

میدان امام خمینی، خیابان ناصرخسرو، کوچه امام جمعه، پلاک ۳۷، خانه‌ای با قدمت و ارزشمند را در خود جای داده است که اهالی محل، آنجا را به نام «خانه امام جمعه» می‌شناسند. این بنای به جامانده از دوران قاجار طی سال‌های ۱۲۸۰ تا ۱۳۰۰ هـ‌ق ساخته شده است. خانه امام جمعه در ابتـدا در اختیار میرزاآقاخان نوری، صدراعظم ناصرالدین شاه بود که بعدها سیدابوالقاسم، پسر ارشد سیدزین‌الدین، امام جمعه تهران و نوه دختر معیرالممالک آن خانه را خرید که پس از فوت پدرش، امامت جمعه و تولیت مسجدشاه را برعهده گرفت. جالب اسـت بدانید که منصب امام جمعه مانند سایر مناصب در آن دوران موروثـی بـود. امام جمعه بعد از مدتی نیز با شکوه‌الدوله، دختر مظفرالدین‌شاه ازدواج کرد و داماد خاندان قاجار شـد. اما این منصب برای او چندان پایدار نماند چـرا که به دلیل دشـمنی و مخالفت با جنبش مشـروطه و طرفداری از روس‌ها توسـط فاتحان تهران عزل و برادرش که از مخالفان او و از مشـروطه‌خواهان بود به جای او امام جمعه پایتخت شد. امام‌جمعه معزول در جریان به قتل رساندن مرحوم شیخ‌فضل‌الله نوری به سفارت روسیه پناهنده شد و از آنجا به اروپا رفت و پس از مدتی سـیاحت و تفریح در آنجـا، با موافقت و اجازه دولت وقت ایران بازگشت و در سن ۶۲ سالگی در تهران درگذشت.

مشخصات بنا

خانه امـام جمعه که از بناهای (مسـکونی) اعیانی به شمار می‌رود مسـاحتی بالغ بر ۸۰۰ متر مربع را به خود اختصاص داده اسـت، این بنـا دارای ویژگی‌های منحصربه‌فردی اسـت که آن را از سـایر ساختمان‌ها متمایز می‌سازد که شامل تزیینات مفصلی چون نقاشی، گچبری، شیشه‌کاری، سنگ‌تراشی و آینه‌کاری می‌شد که از تصاویر زنان با پوشش غربی پوشیده شده است. خانه امام جمعه دارای دو بخش اندرونی و بیرونی اسـت که قسـمت اندرونی آن برای سـکونت افراد خانه و خدمه بود که متاسـفانه در طول زمان تخریب شد اما بخش بیرونی آنکه محلی برای پذیرایی میهمانان امام جمعه بود تاکنون باقی مانده است. همچنین خانه مذکور از دو طبقه شاه‌نشین ساخته شده که طبقه اول آن حوضخانه و طبقه دوم شـامل تالار تابستانی و زمستانی است که هرکدام با ارسی‌های کشویی از هم و از محیط بیرون جدا می‌شـوند. وسط حیاط خانه امام جمعه، حوض سنگی به شـکل مستطیل قرار دارد که در دو طرف آن ستون سنگی مشاهده می‌شود که منظره‌ای زیبا و نوستالژی را به نمایش گذاشته است.

خانه امام جمعه در گذر زمان

پس از روی کار آمدن سـلطنت پهلـوی دوم، خانه امام جمعـه در اختیار وزارت فرهنگ و هنر قرار گرفت و از سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۰ برای نخستین‌بار، بنای مذکور مورد مرمت و بازسـازی قرار گرفت و به عنوان مرکزی برای آشنایی دانشجویان رشته‌های معماری و هنر مورد استفاده قرار گرفت. اما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به دلیـل احداث پارکینگ طبقاتی در مجاورت آن، انفجار بمب در میدان امام خمینی و اصابت راکت و موشـک رژیم بعثی در فاصله ۲۵ متری، خسارت جبران‌ناپذیری بر آن بر جای گذاشت و بعد از گذشت چند دهه، در سال ۱۳۸۸ برای دومین‌بار این بنای ارزنده برای بهره‌برداری به عنوان دفتر حفاظت و احیای بافت تاریخی تهران مورد بازسازی قرار گرفت. خانه امام جمعه هم‌اکنون در اختیار سازمان میراث فرهنگی کشور قرار دارد.

برگی از تاریخ

بازار عبادوزهای تهران قدیم

آریا شیروانی

■ یکی از گذرهای بازار قدیم تهران، بازار عبادوزها بود کـه امروزه هیچ اثری از آن باقـی نمانده و مدخل آن را مغازه‌های زنانه‌فروشـی اشغال کرده است. عبادوزی از مشـاغل ارزنـده و کارهـای پراجـرت در تهران به شـمار می‌رفت چراکـه عبا آبرو، اعتبار و شـخصیت مرد به حسـاب می‌آمـد که به عنوان حافظ اسـرار و پوشش معایب مورد استفاده قرار می‌گرفت. عبا دارای جنس‌های کلفت، نازک، تابسـتانی، زمستانی، بهاره و پاییزه به همراه آسـتر، سجاف، نوار، قیطان، زردوزی و منگوله‌دوزی بود که با توجه به جیب خریدارها، کم‌کار یا پرکار دوخته می‌شد. بهترین نوع عبای نازک، عبای نجفی و نائینی ضخیم‌ترین عبا شناخته شده بود. عبای نائینی از مرغوب‌ترین عباها بود که اگر بر دوش کاسبی انداخته می‌شد، می‌توانست با آبروی آن عبا، اجناسش را تا یکی، دو قران گران‌تر بفروشد و اگر بر دوش‌داشی‌ها، لوطی‌هـا و یکه‌بزن‌هـا می‌افتـاد، آنها را جزو دسـته معتمدان و معتبران به حساب می‌آوردند، اگر فوکلی‌ها، شـیک‌پوش‌ها و آقامنش‌ها عبـا را به همراه عرقچین اسـتفاده می‌کردند، آنان را به عنـوان اهالی مومنان و خیرخواهان می‌شناختند. در کل، عبا بالاپوشی بود که در زیر آن مومن؛ قرآن و دعا، مطرب؛ تار، تنبک، سنتور، کاسب؛ نان، گوشت، میوه و دیزی حمل می‌کردند.

مولوی پیچی

مولـوی پیچی یـا عمامه پیچی، شـغل دیگری از مشاغل بازار عبادوزها بود که عمامه‌پیچ‌ها در نصفه دکان عبادوزها یا مستقلا در دکان‌ها یا بالاخانه‌های اختصاصی کار می‌کردنـد. عمامه‌هایی که دوخته‌فروش‌ها ترتیب می‌دادند، انواع مختلفی داشـت که شامل: عمامه‌های کم‌حجم و ظریف به رنگ سیاه یا سفید بود که طلبه‌ها و بچه‌های علما (آقازاده‌ها) آن را بر سـر می‌گذاشتند، عمامه شیر شنگری نیز نوع دیگری بود که با پارچه‌های شیرپنیر یزدی بر دور فینه‌های (کلاهی استوانه‌ای شکل از جنس نمد با رنگ‌های سـیاه یا قرمز) سفید یا سیاه پیچیده می‌شـد که مخصوص بازاری‌ها، عاقل‌مردها و تجار بود. نوع دیگر، عمامه‌هـای کوچکی بودند که به دور فینه‌های سبز یا سرخ می‌بستند که متفاوت از رنگ فینه بود و به آن مندیل گفته می‌شد که نوحه‌خوان‌ها و سیدها آن را بر سر می‌گذاشتند. عمامه دیگری، عمامه روضه‌خوان‌ها و وعاظ سالمند بود که نسبت به سیادت و غیر آن سـفید یا سـیاه بود که به اندازه‌های مختلف به مناسـبت اسم، آوازه و شـأن بر سر گذاشته و طبق سـلیقه، خواسـت و سـفارش در اندازه‌های متوسط و محکم که هنگام روضه و وعظ قابل بردار و بگذار باشد تهیه می‌شد. زیباترین نوع عمامه، عمامه روضه‌خوان‌های جوان پامنبری بود که با پیچ و تاب‌های مخصوص تاج‌دار پیچیده می‌شد و بعضی‌ها سنجاقی از یاقوت یا زمرد به آن می‌آویختند که در نظـر دیگران قابل توجه و گیرا می‌آمد. در مقابل عمامه‌های علما و مراجع، عمامه‌هایی سـاده و سـبک بود چراکه این دسته از افراد نسبت به اشیای مادی و ظواهر بی‌اعتنا بودند.

حراج در تهران به رسم فرنگستان

■ در یک قرن و نیم گذشـته، ناصرالدین شاه دستور داد تا برای نخسـتین بار مکانـی را برای حراج اجناس طبـق الگوهای فرنگی در تهـران دایر کنند. محل این حراجخانه، تیمچه کوچک کاروانسرای فردوس متعلق به قاتل امیرکبیر «حاج علی‌خان اعتمادالسلطنه» بود که به فرمان ناصرالدین‌شاه، انحصار حراج کالا و اجناس به وی تعلق گرفت و آقا محمدحسـن تاجردهدشتی که از معتبرترین تاجران دارالخلافه به شمار می‌آمد به ریاست حراجخانه گماره شد. شرح ماوقع آن را به نقل یکی از اعلان‌های دولتی مندرج در روزنامه دولت علیه ایران مورخ ۱۰ رمضان ۱۲۸۰ هـ‌ق می‌خوانیم: «رسـم حراجخانه که از مراسـم با منفعه دول خارجه است، تا حال در مملکـت ایران معمول نبود. اما مکان و محلی معین نداشـت که مردم از آن مـکان معین بلدیت به هم رسانده، هرکس اشیا و مخلفه دارد، ضمنا آورده، به توسـط تحویلدار و ضمانت صاحب آن محل به فروش برسـاند. چون رای همایونی پیوسـته متقاضی آبادی مملکت و رفاه رعیت و ازدیاد اسـباب رونق و شـرکت دولت و ملت است، این اوقات توجهی ملوکانه در اجرای رسـم مزبور فرموده، مقرر داشتند که تیمچه کوچک کاروانسـرای فردوس که ملکی «اعتمادالسلطنه، وزیر عدلیه و امین شورای کبری است و در تنقیح و طراوت و پاکیزگی بر همه کاروانسـرای دارالخلافه امتیاز دارد، مخصوص به حراجخانه بوده، احدی به جز مکان مزبور به عمل مرقوم حسب‌الفرمان قیام و اقدام نکند و صاحبان محل درصدد تهیه و تدارک لوازم اجرای آن برآیند. هر کس اسباب و اشـیایی دارد که در خفیه می‌خواهد به فروش برساند و کسی از حالت او مطلع نشود یا تاجری مال‌التجاره خود را می‌خواهد برسـاند که وجه آن را به اقرب وسـیله گرفته، از عقب جنس دیگر بفرستد، باید اشـیای خود را به شخص تحویلدار آنجا سپرده، نوشته از او بگیـرد که در روزهای حراج به هر مبلغ به فروش رفت، تنخواه او را بدهاد و ۵۱ اصل مال را رد کند. خود صاحب مال هم در روز حراج، در خفیه و آشکار، اختیار حضور آن مجمع را خواهد داشت و نیز تحویلدار «آقای محمدحسن تاجردهدشتی» که از معتبرترین تجار ایران است و همه وقت خود و آبا و اجدادش به سمت تدین و درستکاری معروف و موصوف بوده‌اند و برای تحویلداری چنـان عمل بزرگ وجود چنیـن لازم بود، با صاحبان محل ضامن تنخواه و اشـیاء او خواهنـد بود به بعد از فـروش قیمت آن را بدهنـد یا از عهده جنس او بعینه برآیند و هرکسـی که در خارج از این محل اقدامی در قواعد مزبور نماید، مواخذه خواهد گردید».

برگرفته از کتاب اولین‌های تهران